

## با قرآن در صحنه (۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

### پیامبران، منشأ تحولات تاریخ‌اند

بنا بر تاریخ ادیان و تاریخ عموم ملل، شکی در این مسأله نیست که در فصولی از تاریخ، مردانی به رسالت و نبوت از جانب خدا برانگیخته شدند و منشأ تحولاتی در میان مردمانی شدند، افکار آن‌ها را به حرکت درآوردند و مسیر تاریخ را تغییر دادند. این‌ها مردانی هستند که امروز هم آن‌ها را پذیرفته‌اند و بخشی از تاریخ به نام آن‌هاست و حرکت‌های متعالی انسانی از آن‌ها آغاز شده است. از این جهت در شرق و غرب دنیا، تاریخ مردم دنیا به نام انبیاست. چنان‌که مبدأ تاریخ مسیحیان روز ولادت حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> است و هجرت حضرت پیامبر<sup>(ص)</sup> مبدأ تاریخ مسلمانان است. همه این‌ها دالّ بر این است که انبیا تاریخ‌ساز بوده‌اند و مبدأ تاریخ شده‌اند.

### حقیقت معجزه

مسأله دیگر اعجاز پیامبران است. از پیامبران اعمالی ظاهر شده است که لااقل مردم زمان خودشان از آوردن مثل آن کارها عاجز گردیدند. این کارهای غیر عادی، در اصطلاح ادیان، «معجزه» نام دارد. معجزه به معنای «ناتوان‌کننده» است. به کارهای «خارق عادت» هم معجزه می‌گویند. «عادت» به معنای سنت‌ها و رسم‌های معمول و جاری در نظام حیات و زندگی است. به این نکته مهم باید توجه داشت که معجزه خارق و برهم‌زننده و پاره‌کننده «عادت» است، نه خارق نظام عمومی عالم و قوانین علت و معلول. بنابراین معجزه کاری نیست که فاقد علت باشد، ولی ممکن است علتش برای مدتی یا همیشه بر مردم پوشیده بماند. از باب مثال، اگر دویست سیصد سال پیش کسی از مسافت بسیار دوری با مردم



سخن می‌گفت و مردم صدای او را می‌شنیدند، او در آن زمان می‌توانست ادعای آوردن معجزه و خارق عادت بکند. ولی حالا، با پیشرفت علوم و اکتشافات، علت آن از نظر علمی کشف شده است. به این معنا می‌توان گفت که معجزات، در زمان خود معجزه بوده‌اند. در داستان موسی<sup>(ع)</sup> و اژدها شدن عصای او، تورات و قرآن هر دو تصریح می‌کنند که این قدرت اعجازی موسی بود. اما عصا اگر ناگهان به صورت اژدها درآید، که در دست موسی چنین شد خارق عادت است، در حالی که خارق نظام طبیعت نیست؛ چون عصا ماده است و ماده ممکن است، در طی هزاران سال تغییر و تحول، تبدیل به اژدها یا جاندار دیگر شود. مافوق طبیعت نیست. اگر ماده‌ای در طول قرن‌ها تبدیل به موجود مهبی شود، از نظر ماوراء الطبیعه، که فوق زمان است، خرق نظام عالم محسوب نمی‌شود؛ بلکه زمان، در یک آن، خرق می‌شود. همین‌طور است معجزه‌ای که از عیسی بن مریم<sup>(ع)</sup> نقل شده که در خمیر یا گلی می‌دمیده و آن را تبدیل به پرنده‌ای می‌کرده است.

﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتُورِي الْأَكْمَةَ وَالْأَنْبَرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> کلمات «بإذن»، که در کلمات و معجزات حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> آمده است، شاید اشاره به این باشد که فکر نکنید این عمل (معجزه) خارق نوامیس کلی عالم است؛ بلکه تماماً در مسیر این نوامیس است، ولی من سنن را خرق می‌کنم. از این جهت گفته می‌شود که این عمل خارق عادت است. همچنان‌که قرآن توصیف می‌کند، حضرت مسیح روح بوده و جنبه و شأن جسد و ماده در او کم بوده و روحش تفوق بر جسدش داشته است. این روح وقتی در ماده دمیده شد، آن را به صورت موجود زنده درآورد. انسانی که در حال مرگ و مُردن بود، ولی ادامه حیات برای او امکان داشت، حضرت مسیح در او می‌دمید و او را زنده می‌ساخت.

### تفاوت مفاهیم نبی و رسول

اما برای پیامبران، یعنی شخصیت‌هایی که منشأ حرکت انسان‌سازی و اصلاح آدمیت و جوامع انسانی شدند دو اصطلاح داریم: یکی اصطلاح «نبی» است. «نبی» یعنی انسان آگاه و آگاه‌کننده، اعم از اینکه رسالتی داشته باشد یا نداشته باشد. از این جهت، انبیا — چنان‌که در

۱. «من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود؛ و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیر را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را زنده می‌گردانیم». گ. عمران (۳)، ۴۹.



تاریخ ادیان حاکی است - بسیار بوده‌اند. در شرق و غرب دنیا، هر جا که انسانی آمادگی و استعداد حرکت و تحول درونی می‌یافت «نبی» بوده است، ولی ضرورتاً رسول نبوده است. فرق بین انبیای شرق میانه با انبیای شرق دور (غرب شاید در آن وقت نبی نداشته و هنوز مردم آن به حد لازمی از بلوغ فکری نرسیده بوده‌اند) در همین است که انبیای شرق دور، فقط نبی و مُصلح بوده‌اند؛ یعنی سلاطین و قدرتمندان را موعظه، و حس رحمت را در آن‌ها بیدار می‌کرده‌اند. ولی در شرق میانه، به خصوص سلسله انبیایی که از حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> شروع می‌شود و به پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> خاتمه می‌یابد، «رسالت» داشته‌اند. این پیامبران مردمانی انقلابی بوده‌اند و عزم داشتند که وضع اجتماع، قوانین و نظام زندگی را عوض کنند.

### معجزات، نشانه‌هایی بر حقانیت رسولان

آن‌ها چون دارای رسالت و احکام بودند، مسئولیتی بیشتر از «نبی» داشتند. آن‌ها هم نبی و هم رسول بودند. معجزات به دست این رسولان ظاهر می‌شد، چون با [کفر و شرک] درگیر می‌شدند. اما چون قوم آن‌ها، که تحت تأثیر اوضاع و عادات و سنن اجتماعی خود قرار داشتند و غیر از آن سنن را باور نداشتند، این معجزات اولاً؛ تکانی بود برای آن‌ها تا جذبشان کند و پیامبر بتواند رسالتش را ادا کند. دوم؛ اینکه نشانه‌ای از سوی خداوند بود. وقتی که رسول می‌گفت من از جانب خدا و مبدأ هستی مأمورم، مردم - که خدا را بالفطره قبول داشتند - از او نشانه رسالتش را می‌خواستند؛ یعنی «آیه» می‌خواستند. به این سبب است که قرآن کریم همه این معجزات را به «آیه» تعبیر می‌کند. همان‌طور که در نظام عالم هم، پدیده‌های جهان و روابط و مناسبات عالم - همه «آیات» است. قرآن همه را تعبیر به آیات کرده است.

مسئله دیگری که در اینجا باید مطرح کرد این است که گاهی این معجزات فقط برای ارائه و جذب مردم بوده است و گاهی برای قهر مخالف. حضرت مسیح معجزاتش برای قهر و شکست دادن سران روم یا نماینده آن‌ها نبود، بلکه فقط برای تکان دادن مردم و دعوت آنان بود به اینکه به رسالت انبیای گذشته توجه کنند. ولی حضرت موسی مأمور قهر بود. او در مقابل قدرت عظیم فرعون قد علم کرده بود. قرآن از زبان فرعون نقل می‌کند که من چندان ثروت و قدرت و زمین و منابع آن‌را در اختیار دارم که کسی جرأت



نمی‌کند با من مخالفت کند: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup> در مقابل چنین طاغوتی، معجزه موسی هم نشانه الهی بود و هم برای قهر و طرد فرعون بود که بالاخره با همان عصای چوپانی توانست نظام فرعونی را از بُن براندازد.

### اعجاز قرآن و جاذبه و دافعه آن

در رسالت پیامبر اسلام، که معجزه رسمی و ابدی آن قرآن است، مطلب به گونه دیگری است. معجزه، یک معجزه تکامل یافته‌ای است که هم جنبه قهری دارد و هم جنبه جذبی: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>۲</sup> «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»<sup>۳</sup>.

پس تکامل پیدا کرده، چون که معجزات حسی، حس و ظواهر ادراکی بشر را مقهور می‌کند. ولی معجزه قرآن معجزه عقلی است؛ یعنی عقل را مقهور می‌کند. با محتویات عالی از احکام و هدایت، آن هم در زبان اعجاز آمیز.

### بررسی جهات اعجازی قرآن

قدرت اعجازی آن چیست؟ همه متکلمان و محققان اسلام، از صدر اسلام تاکنون، بحث کرده‌اند که قرآن از چه جهت معجزه شمرده شده است. آیا از جنبه بلاغت آن است، یا از حیث معانی و علوم و اخبار از غیب و مانند آن‌ها که در قرآن آمده است؟ همه این‌ها قابل بررسی و تأمل است.

از جهت بلاغت، اول باید ببینیم که آیا ما معنای «بلاغت» را می‌فهمیم تا بتوانیم آن را با قرآن کریم تطبیق کنیم یا نه. بلاغت مفهوم محدود و تعریف‌پذیری نیست، تا بگوئیم فلان سخن بلاغت دارد یا ندارد. معنایی نسبی است و حدی برای آن نمی‌توان قائل شد. چیزی که محدود نیست، نمی‌توان به طور مطلق نسبتش داد. نمی‌شود گفت که مثلاً این گفته

۱. «و فرعون در [میان] قوم خود ندا در داد [و] گفت: ای مردم [کشور] من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی‌بینید؟». زخرف (۴۳)، ۵۱.

۲. «قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید». اسراء (۱۷)، ۹.

۳. «و ما آنچه را برای مؤمنان مایه در مان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [ولی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید». اسراء (۱۷)، ۸۲.



بلاغتی دارد که گفتار دیگران ندارد و حدّ آن (بلاغت) هم این است. از نظر پیشگویی حوادث آینده چگونه؟ آیا قرآن را از این نظر می‌توانیم معجزه بدانیم؟ می‌دانیم که قرآن کریم از شکست امپراتوری ایران، بعد از درگیری و جنگ‌های متعدد بین ایران و روم، خبر داده بوده است: **﴿الْمَغْلِبَتِ الرُّومُ. فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾**<sup>۱</sup>. آیات دیگری هم درباره پیشرفت اسلام و مسلمانان در قرآن آمده است. آن روز که مسلمانان عده‌ای محدود و پراکنده و مستضعف بودند، قرآن به طور قاطع پیشگویی کرد که این دین و دعوت پیش خواهد رفت: **﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾**<sup>۲</sup> پیامبر اکرم (ص) نیز همین پیش‌بینی را، به هدایت قرآن، با قطع و یقین اعلام فرمود. در آیات بسیاری آمده است که این دین پیشرفت خواهد کرد و قدرت‌ها را سرنگون خواهد ساخت. اما وجه اعجاز از این نظر فقط تا حدی درست است؛ ولی تمام مطلب نیست. مگر در سراسر قرآن چند آیه می‌توانیم پیدا بکنیم که از آینده خبر داده باشد. از آن گذشته، خبر دادن از آینده معلوم نیست معجزه قاطعی باشد.<sup>۳</sup> از این جهت، با مشکل روبه‌رو بودند که اعجاز قرآن را — با اینکه در اعجاز آن تردید نداشتند و ندارند و دیده‌اند که عرب را که معارضه با قرآن می‌کرد از پا درآورد — از چه جنبه‌ای بدانند؟ برای اهل فن و محققان در واقع مشکل این است که از کجا شروع کنند. خود عرب‌ها هم، با همه سعی‌ای که می‌کردند، نمی‌توانستند این مسأله را که چرا نمی‌توان مثل این سخن آورد توجیه کنند. نمی‌توانستند بگویند نثر یا شعر یا خطابه است. جملات قرآن، در عین داشتن آهنگ و گاهی وزن و سجع، نه شبیه به شعرهای رایج در دنیای آن روز و امروز است و نه شبیه به خطابه‌های معمولی. وقتی که اولین سوره‌های قرآن به طور قاطع نازل شد، آنچه عرب را جذب کرد، قدرت بلاغت آن‌ها بود، نه مفاهیم آن‌ها: **﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾**<sup>۴</sup>. **﴿إِذَا السَّمَاءُ انفطرت. وَإِذَا الْأَنْهَارُ كُتِبَتْ﴾**<sup>۵</sup> این کلمات عرب را

۱. «الف، لام، میم. رومیان شکست خوردند، در نزدیک‌ترین سرزمین، [ولی] بعد از شکستشان در ظرف چندسالی، به زودی پیروز خواهند گردید». روم (۳۰)، ۳-۱.

۲. «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن‌را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند». توبه (۹)، ۳۳.

۳. چون تا آینده نیاید صحت پیش‌بینی ثابت نمی‌شود.

۴. «آن‌گاه که خورشید به هم در پیچید، و آن‌گاه که ستارگان همی تیره شوند». تکویر (۸۱)، ۲-۱.

۵. «آن‌گاه که آسمان از هم شکافت، و آن‌گاه که اختران پراکنده شوند». انفطار (۸۲)، ۲-۱.



تکان می‌داد، ولی نمی‌دانست معانی آن‌ها چیست: مگر آفتاب به هم پیچیده می‌شود؟ مگر روزی می‌رسد که ستاره‌ها از میان بروند؟ این است که قرآن کریم در ظرف زندگی عرب، چه از نظر جذب کردن مردم و چه از نظر قدرت قهر و مقهور کردن مخالفان، کمال معجزه است. و البته کمال معجزه است از این جهت که معانی و مفاهیم آن بسیار بلند و عالی است. و چنان مفاهیمی در محیط عرب نبوده است. در عین حال در منتهای بلاغت هم ادا شده است، تا جایی که نمی‌توان حتی یک کلمه، یک جزء، یک حرف را در آیه تغییر داد. با کمترین تغییری می‌توان متوجه شد که در آیه نقصی پیدا شده است. خود من گاهی که آیاتی را می‌خواهم به یاد بیاورم، وقتی که در ذهن مرور می‌کنم، اگر کاملاً همان حروف و کلمات آیه نباشد، احساس می‌کنم جایی در آن لنگ است، چیزی در آن کم است، با اینکه عبارت ظاهراً هیچ اشکالی از جهت ترکیب ندارد. بعد که به قرآن مراجعه می‌کنم، می‌بینم که بله، مثلاً یک واو یا فاء و یا یک حرف عطف را فراموش کرده بودم. این اندازه آیات منسجم است! و همین بود که عرب را مقهور کرد.

### شرایط محیطی نزول قرآن

و اما سرّ اعجاز در چیست؟ در توضیح این مسأله، به این موضوع می‌پردازم که قرآن در چه محیطی نازل شد. مردم نه اهل صنعت بودند و نه نظام اجتماعی‌ای منسجم و نه قوانینی مدوّن و نه حرفه و فنی داشتند. ولی در عین حال، زندگی فطری و بیابانی، روح حرکت، فطرت و درک را در آنان قوی می‌کرد. انسان‌هایی بودند فطری. بسیار علاقه داشتند آنچه را که می‌فهمند به صورت شعر منعکس کنند. لذا آنچه در محیط نزول قرآن رایج بود، شعر و شاعری بود. همه اعراب دریافت فطری‌شان قوی بود و افرادی بلیغ و سخنور بودند، به خصوص قریش - یعنی ساکنان مکه - که در لهجه و بلاغت بر دیگران برتری داشتند. نکته دیگر اینکه از پیش از زمان نزول قرآن، برجسته‌ترین و تواناترین شعرای عرب ظهور کرده بودند؛ امثال امرؤ القیس و زُهیر. شعرهای این‌ها، برای بلاغتش، دهان به دهان می‌گشت. در بازار عَکاظ، که در هر سال یک بار تشکیل می‌شد، شاعران برای شعرخوانی جمع می‌شدند و در حقیقت مسابقه بلاغت می‌دادند و آنکه شعرش بهتر از همه شناخته می‌شد جایزه می‌گرفت. با آنکه خط و سواد نداشتند، شعرهای شاعران محبوبشان تمام جزیره العرب را در می‌نوردید. اما شعرهایشان یک قسمت در تغزل و



وصف محبوب بود و قسمت دیگر حماسی و درباره جنگ‌ها و فتوحات و پیروزی‌ها. بعد هم به تبع، تعریف برق شمشیر، بُرش سرنیزه، قدرت سپر و حرکت اسب و شتر را در شعر می‌آوردند. گاهی هم به مضامینی مانند عشق به طبیعت، مثلاً ستاره و ماه و دشت و شنزارهای سرزمینشان می‌پرداختند. اشعارشان محدود به همین مضامین بود. از احکام، قوانین، نظامات، مسائل اخلاقی و انسانی، مسئولیت‌های انسان در تاریخ و از این قبیل معانی، اثری در اشعارشان نبود. اگر از تاریخ هم یاد می‌کردند، مفاخره و افتخار به گذشتگان‌شان بود. از تاریخ دنیا اطلاع نداشتند. قرآن در چنین محیطی نازل شد. این محیط مکتب و دانشگاه نداشت. افکار متفکران یونان و مصر و ایران، که این سرزمین‌ها مراکز فرهنگی دنیای آن روزگار به شمار می‌آمدند، ابداً نفوذی در جزیره‌العرب نداشت. از قوانین و وظایف اجتماعی و مسئولیت فردی و اجتماعی هیچ خبری در آن نبود. هر کسی اوضاع جزیره‌العرب را در زمان نزول قرآن مطالعه کند، کاملاً این معنا را تصدیق می‌کند که مردم آن، از دانش و علوم بی‌بهره بودند. خود پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> شخصی امی و درس‌نخوانده بود و قرآن هم به این نکته اشاره و بلکه افتخار می‌کند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»<sup>۱</sup> «أُمِّيِّينَ» یعنی مردم مادرزادِ فطری؛ مردمی که هیچ درس نخوانده بودند و مثلاً دیدگاه مخصوص و محدودی، مثل روشنفکرهای ما، نداشتند که بخواهند تمام مسائل اجتماعی را از دید و نظر مخصوصی حل و فصل کنند. از زادگاه خود یعنی جزیره‌العرب هم هیچ‌وقت بیرون نرفته بودند و این مسائلی که در قرآن آمده، اساساً برایشان مطرح نبوده است.

### پیامبران، از میان مردم زمانه خویش

پیامبر بعد از چهل سال که در میان همین مردم زندگی کرد و همه او را می‌شناختند. به هدایتشان قیام کرد. پیامبر را مردم مکه از کودکی می‌شناختند راه و روشش را، سخن گفتنش را، شخصیتش را. و این از خصایص همه انبیاست که در بین مردمشان مجهول نبوده‌اند. این‌طور نبوده است که مثلاً پیامبری در هند درست کنند و به ایران بفرستند، که معلوم نیست پدر و مادرش کیست و چه‌کاره بوده است؛ یا مثلاً در ایران درست کنند و به حیفاً مأمور کنند! همه انبیا صحیح‌النسب و حلال‌زاده بودند. خانواده‌شان، پدر و مادرشان

۱. «اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت». جمعه (۶۲)، ۲.



شناخته شده بود. عیسی<sup>(ع)</sup> و مادرش حضرت مریم را مردم می شناختند. وضع حمل پاکش معلوم بود. موسی<sup>(ع)</sup> را می بینیم، با مادرش که بود. او را در میان نیل انداخت.

### شخصیت پیامبر<sup>(ص)</sup>

پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> در قبیله قریش متولد شد. دوران کودکی، دوره چوپانی، یکی دو بار تجارت چندروزه اش به عنوان سرپرست کاروان خدیجه و به شام رفتن و برگشتنش، سخنانش — همه معلوم بود. این شخصیت یک مرتبه، بعد از چهل سال، سخنانی را بر زبان آورد که نه شبیه شعر بود و نه حتی به گفته های خودش شباهت داشت، چون خود پیغمبر هم تحت تأثیر بلاغت این سخنان قرار می گرفت. معانی ای که در قرآن است هیچ شبیه به مسائلی که در آن زمان و آن محیط مطرح بوده است، نیست. در آن زمان اصلاً این مسائل مطرح نبوده است. عجیب اینکه وقتی انسان در حالات پیامبر<sup>(ص)</sup> می نگرد، می بیند که ایشان گویی دو شخص بوده اند. یکی خود شخص محمد بن عبدالله که بسیار بلیغ سخن می گفت و خطبه های فصیح ایراد می کرد. یکی هم شخصیت قرآنی و وحیانی ایشان که خود تحت نفوذ آن قرار داشت؛ مثل این تشرهایی که گاهی خدا به پیامبر می زند، مثل ﴿وَلَوْلَا أَنْ تُبَيِّنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا لَذُنَّكَ ضِغْفُ الْأَحْيَاءِ وَضِغْفُ الْقِمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا﴾<sup>۱</sup> آنجا نزدیک بود که تو را بلغزانند؛ در آنجا داشتی تحت تأثیر متنفذین قریش قرار می گرفتی؛ خواستی قدری با آنها سازش کنی، تا دعوت پیش رود، نه برای اینکه از آنها مال و منال و قدرت می خواستی؛ بنا داشتی که فعلاً با این ها از در سازش درآیی، شاید از سر راه خدا و خلق کنار روند و راه دعوت باز شود و... قرآن همین جا شروع کرده است به پیامبر تشر زدن که اینجا نزدیک بود از آن مسیر ثابت دعوت، کمی تمایل پیدا کنی. یا در سوره عبس ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾<sup>۲</sup> که داستانی جداگانه دارد. خود پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> وقتی که قرآن می خواند، تحت تأثیر قرار می گرفت. شب هایی می شد که پیامبر از خواب برمی خاست — روی زمین یا روی حصیر می خوابید — از جا بلند می شد و آیات سوره آل عمران را می خواند: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

۱. «و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان تمایل شوی. در آن صورت، حتماً تو را دوبرابر [در] زندگی و دوبرابر [پس از] مرگ [عذاب] می چشاندیم، آن گاه در برابر ما برای خود یآوری نمی یافتی». اسراء (۱۷)، ۷۴-۷۵. ۲. «چهره در هم کشید و روی گردانید. که آن مرد نابینا پیش او آمد». عبس (۸۰)، ۱-۲.

۳. الطبرسی، مجمع البیان، همان، ج ۲، ص ۹۰۸ ذیل: آل عمران آیه ۱۹۰؛ السیوطی، جلال الدین، الدرر المنثور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲، صص ۳۷۹-۳۸۰، ذیل همان آیه.



وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَاتِ لِأُولَى الْأَنْتَابِ<sup>۱</sup> از همسران پیامبر (ص) روایت شده است که در این اوقات چنان بدنش می‌لرزید و سینه‌اش، مثل دیگی که در حال جوشش باشد، می‌جوشید و می‌خروشید و استخوان‌هایش صدا می‌کرد. این‌طور تحت تأثیر این کلام بود. از این جهت است که باید گفت بعد از بعثت، پیامبر اسلام (ص) صاحب دو شخصیت شد: یکی شخصیت خودش و دیگری شخصیت وحی. شخصیت دوم آن حضرت بر شخصیت اول حاکم بوده است و چیره. آیات بر خود پیامبر حاکم بود و رهبریش می‌کرد. بلاغتش هم هیچ شبیه بلاغت گفتار پیغمبر که می‌فرمود: «أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ» من فصیح‌ترین آنان هستم که به ضاد سخن می‌گویند) نبود. چون تلفظ حرف «ضاد» در عربی مشکل است و اداکردنش به طوری که از ظا و ذال کاملاً متمایز باشد بسیار دشوار است. رسول خدا (ص) قویاً تحت تأثیر این آیات بود، چه خودش هم امی بود.

#### مقابله قریش با پیامبر (ص)

از همان هنگام که این آیات عرضه شد، درگیری‌ها شروع شد. قریش، برای جلوگیری از این دعوت، تمام قوایش را به کار گرفت، چون دید همه چیزش در معرض خطر این دعوت است! سنن، آداب، معتقدات، روابط اجتماعی — همه در معرض خطر قرار گرفته است. حتی اگر یکی از این‌ها هم در معرض تهدید قرار می‌گرفت، کافی بود که قریش را وادار به مقاومت کند؛ ولی به همه این‌ها حمله شده بود. فریادشان بلند بود که این جوان: قَدْ سَفَّ أَحْلَامَنَا وَ سَبَّ آلِهَتَنَا ما را نکوهش می‌کند که اندیشه‌های سفیهانه دارید؛ او به همه خداهای ما بد می‌گوید؛ دیگر برای ما چیزی باقی نگذاشته! این بود که همه نیروها را بر ضد پیغمبر بسیج کردند، و چطور هم بسیج کردند! چنان‌که قبلاً گفتیم، اولین حمله را ولید بن مغیره آغاز کرد.<sup>۲</sup> دو نوع مبارزه را شروع کرده بودند: یکی مبارزه منفی، که نگذارند کسی به پیامبر نزدیک شود و آیات الهی را بشنود؛ چون می‌دیدند که به گوش هر کس می‌رسد، فوراً جذب می‌شود. خود آن‌ها هم از این جهت بر خودشان می‌ترسیدند — خود همان سران و رهبران قریش و دیگران مانند ابوسفیان، ابو جهل، عتبه، ولید بن مغیره.

۱. «مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع‌کننده] است». آل عمران (۳)، ۱۹۰.

۲. الطبرسی، همان، ج ۱۰، ص ۵۸۴، ذیل آیات: مدثر ۱۱-۳۰؛ محمدباقر همان مجلسی، بحار الانوار، همان، ج ۱۷، باب ۱۷، باب اعجاز القرآن الکریم، صص ۲۱۱-۲۱۲.



عجیب است که - در تاریخ نقل شده - هر روز می‌آمدند جوان‌ها و بنده‌ها و برده‌ها را تهدید می‌کردند و می‌زدند و زندانی می‌کردند که دنبال پیامبر نروند و به او نزدیک نشوند، تا مبادا جاذبه این آیات آن‌ها را به سوی دین پیامبر بکشد، ولی خودشان طاقت نمی‌آوردند و شب‌ها پنهانی در پیرامون خانه پیامبر جمع می‌شدند تا به قرآن خواندن حضرت گوش فرادهند. ابوسفیان پنهان از ابو جهل و او پنهان از عتبة می‌آمدند اطراف خانه پیامبر و گاه تا صبح آنجا می‌نشستند و به تلاوت رسول خدا<sup>(ص)</sup> گوش می‌دادند. بعد هم که می‌خواستند به خانه‌هایشان برگردند، گاهی در راه به هم برمی‌خوردند و از هم می‌پرسیدند که تو از کجا می‌آیی؟ و وقتی مجبور به اعتراف می‌شدند، می‌گفتند که اشتباه کرده‌ایم، ولی نباید جوان‌ها را باخبر شوند، چون گمراه خواهند شد! و از دین آبا و اجدادی خود دست خواهند کشید. همان‌جا تعهد می‌کردند که دیگر چنین کاری را نکنند؛ ولی شب دوم باز برمی‌گشتند. چندین شب که تکرار شد، با هم پیمان بستند و سوگند خوردند که دیگر به خانه پیامبر نزدیک نشوند. بعد هم که گفتیم خواستند نام «مجنون» بر پیامبر<sup>(ص)</sup> بگذارند و در تمام جزیره شایع کنند تا دیگر کسی گرد پیامبر نگردهد. از همین ترس بود که جلسه‌ای کردند و قرار گذاشتند که بگویند پیامبر را «مجنون» است؛ یعنی بگویند دیوانه است. در قرآن هم این ماجرا نقل شده است. این توطئه رسول خدا<sup>(ص)</sup> را بسیار رنج می‌داد. همه‌جا شایع کردند که دیوانه‌ای در میان ماست که می‌خواهد همه چیز ما را برهم بزند. ولی مدتی نگذشت که دیدند مرتکب خبط بزرگی شده‌اند. چطور می‌توان به او دیوانه گفت؟ او عمری را در میان آن‌ها به سر برده و یک حرکت غیر عادی از او ندیده‌اند و یک سخن نابجا از او نشنیده‌اند. در تمام مشکلات و اختلافاتی که برای قریش و عرب پیش می‌آمد، او تنها کسی بوده که می‌توانست در میان آن‌ها درست قضاوت کند، مثل قضیه نصب حجرالاسود<sup>۱</sup> که میان قریش

۱. در دوران جوانی پیامبر<sup>(ص)</sup>، پس از ازدواج با خدیجه تا بعثت - ده سال پس از ازدواج با خدیجه - سیلی از کوه‌های اطراف مکه سرازیر شد و قسمتی از دیوار کعبه را شکافت و ویران کرد. از طرفی چون دیوار کوتاه بود و سقف نداشت اموال داخل آن که در جامعی درون کیسه بود، به سرقت رفت گرچه سارق یافت نشد اما همین قریش را به فکر انداخت تا خانه کعبه را ترمیم نموده برای آن سقفی بنا نمایند. پس از مرمت نوبت به حجرالاسود رسید که به جای اولیه‌اش نصب گردد. در میان قبایل اختلاف افتاد که چه کسی سنگ را به جای اولش برگرداند. پس از چند روز مشورت قرار بر این شد که اولین کسی که از در وارد شد در این کار حکم شود و رأی او را همگی پذیرا شوند. صداقت و طهارت می‌شناختند. همگی منتظر حکم او شدند. حضرت فرمود: پارچه‌ای بیاورید. سپس حجرالاسود را میان پارچه گذاشته و فرمودند: هر یک گوشه‌ای از آن را گرفته بلند کنید. سپس خود حضرت حجرالاسود را از میان پارچه برداشته در جایگاه گذاشتند. مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۳.



اختلاف پیدا شد و پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> اختلاف را حل کرد؛<sup>۱</sup> یا قضیه قراردادها و پیمان‌هایی که در زمان جاهلیت بسته می‌شد و حضرت در همه آن‌ها پذیرفته‌ترین نظر را ارائه داده بود.<sup>۲</sup> بنابراین، گفتند که راهی را که رفته‌اند خطاست و ممکن نیست کسی باور کند که او دیوانه است، چون سوابق روشن و شخصیت والا و رفتار سنگین و منطق قوی حضرت را همه می‌دانستند و تهمت دیوانگی او را هیچ‌کس نمی‌توانست باور کند. عتبه از ولید پرسید که پس درباره‌اش چه بگوییم؟ آیا بگوییم کاهن است؟ ولید گفت نه. کاهن کسی است که جن به او القا می‌کند و بنابراین کاهن اسم خدا را نمی‌برد، زیرا اگر از خدا اسم ببرد، جن‌ها از او فرار می‌کنند. محمد در سخنانش نام خدا را به زبان می‌آورد و «ان شاء الله» می‌گوید. وانگهی، کلام کاهن‌ها طور دیگر است. سرانجام، پس از مدتی بحث، به این نتیجه رسیدند که از همه بهتر آن است که بگویند پیامبر<sup>(ص)</sup> ساحر است. عتبه پیشنهاد ولید را پسندید و گفت که فرزندان ما به محض اینکه با این شخص ملاقات می‌کنند، پدر و مادر خود را رها می‌کنند و به طرف او می‌روند. زن‌ها، شوهران خود را و مردان، زنان خود را ترک می‌کنند تا به او بگروند. بین خانواده‌ها تفرقه انداخته است. و این کارها فقط از ساحر برمی‌آید. از این جهت، ولید و عتبه، اسم «ساحر» را اختیار کردند، که در سوره مدثر: «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا»<sup>۳</sup> به همین ماجرا و توطئه ولید اشاره شده است.<sup>۴</sup>

پس، ملاحظه کردید که در جو اجتماعی عرب و محیط عرب، فن بلاغت به اوج خود رسیده بود. بزرگ‌ترین شعرا و بلغای عرب و گوینده‌ها و خطبا همه در اوان بعثت پیامبر<sup>(ص)</sup> در قبیله قریش و مکه به سر می‌بردند و قرآن در چنین محیطی نازل شد. بنابراین، اگر کسی بگوید که عرب داعی نداشت که با قرآن مبارزه کند و به دعوت تحدی قرآن، آن هم با این صراحت، انگیزه نداشتند که پاسخ دهند، و لزومی نمی‌دیدند که مبارزه کنند، تا بعد بگوییم که شکست خوردند، این گفته به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست. همین یک ادعای پیامبر که من بلیغ‌ترین کلمات را در زبان عرب آورده‌ام که هیچ‌کدام از شعرای عرب نمی‌توانند مانند آن را بیاورند، کافی بود آن‌ها را برانگیزد، چه رسد به اینکه با معتقدات و رسوم و خدایان آن‌ها مبارزه کند. داعیه کافی برای تحریک درست شده بود و یک مقداری هم جلو رفتند، بعد عقب‌نشینی کردند.

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، بيروت، دار الاحياء التراث العربي، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۰. ابن کثیر، السيرة النبوية، همان، ج ۱، ص ۲۷۳. ۲. همان، صص ۲۵۷-۲۶۲. ۳. رکن الطبرسی، همان.



تحدی و مبارزه طلبی قرآن<sup>۱</sup>

سه آیه قرآن که مثل بمب در بین عرب‌ها صدا کرد، همین مسأله یعنی دعوت عرب به مبارزه بود: «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»<sup>۲</sup> (بگو اگر جن و انس جمع شوند برای اینکه مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند آن را بیاورند، اگرچه پشت به پشت یکدیگر دهند). پس این ادعای پوشیده‌ای نبود. ولی هر چه شعر شاعران را آوردند، فایده نکرد و ناچار کنار کشیدند و مبارزه و دعوت پیش رفت. در آیه دیگری می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءً» (می‌گویند چیزهایی از خودش بافته است و به حساب خدا می‌گذارد)، «قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَأَدْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۳</sup> اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره مانند این بافته‌ها بیاورید. شما هم افترا ببندید. شما هم از این گفته‌ها درست کنید، و جز خدا، همه را دعوت کنید تا قضاوت کنند اگر راست می‌گویید؛ یعنی اگر در ادعایتان صادق هستید؛ یعنی اگر در انکارتان راست می‌گویید. چون انکار هم می‌تواند راست باشد هم دروغ. ممکن است کسی مطلبی را انکار کند، ولی وجداناً آن را باور داشته باشد؛ اما انکار می‌کند برای اینکه با مصلحتش درست در نمی‌آید. کسی هم ممکن است انکارش صادقانه باشد. آن منکری که انکارش صادقانه نیست، کسی است که دعوت و رسالت اسلام با منافعتش تصادم دارد. او وجداناً قبول دارد. چنین آدمی را باید گفت منافق و انسان دوشخصیتی. وجدانش قبول دارد، ولی زبانش انکار می‌کند. از این قبیل آدم‌ها در روشنفکران زیاد داریم که وجداناً قبول دارند، ولی با مرادبودنشان و مرید جمع‌کردنشان منافات دارد. این‌ها، از این جهت، برای اسلام شروع به حاشیه زدن و ایراد گرفتن می‌کنند. قرآن در اینجا این قبیل اشخاص را دعوت می‌کند که اگر در این ادعایتان — که می‌گویید این افتراست و واقعاً باور کرده‌اید که این تهمت به خداست — صادقید، باورتان را با آوردن ده سوره مانند آن ثابت کنید. و نتوانستند بیاورند مثل قرآن؛ یعنی همان مقدار آیاتی که تا آن وقت نازل شده بود و نه ده سوره، حتی مانند سوره‌های کوچک قرآن. و بعد می‌بینیم، در سوره بقره، مصالحه می‌کند به یک سوره: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا

۱. آیات تحدی و مبارزه طلبی قرآن به ترتیب سوره‌های قرآن: بقره (۲، ۲۳؛ یونس (۱۰)، ۳۸؛ هود (۱۱)، ۱۳؛ اسراء

(۱۷)، ۸۸؛ قصص (۲۸)، ۴۹؛ طور (۵۲)، ۳۳-۳۴. ۲. اسراء (۱۷)، ۸۸.

۳. «بگو: اگر راست می‌گویید، ده سوره بر ساخته‌شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فراخوانید».

هود (۱۱)، ۱۳.



بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ<sup>۱</sup>، یعنی همین سوره قرآن را الگو قرار دهید و از روی آن یک سوره درست کنید. کلماتش را تغییر دهید، اما طوری که علمای بلاغت عرب، عرب بیابانی فطری، عرب بلیغ، عرب شاعر، بتواند بگوید که ساخته شما با سوره قرآنی تفاوتی ندارد. **﴿فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ ذَوْنِ آلِهَةٍ﴾**. باز در سه آیه تکرار می‌شود که یا به تنهایی یا هر کسی که می‌خواهد بیاید گواه و کمک‌کار شما باشد، از مردم جزیره عرب و حواشی جزیره، دعوت کنید. **﴿إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾** اگر راست می‌گویید و واقعاً باور ندارید؛ نه اینکه باور دارید و نمی‌خواهید اقرار کنید.

**﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْأَنْجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾**<sup>۲</sup> توجه کنید که آتشی بین انسان است و ماده، بین انسان است و طلا، که همه آتش‌ها و فتنه‌های انسانی و درونی اجتماع از همین جاست. **﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾** حالا که نتوانسته‌اید، و **﴿وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾** برای همیشه هم نخواهید توانست. این کمال معجزه است. برای آنکه ممکن بود کسانی باشند که در آن محیط و شرایط نتوانند، ولی در مسیر تکامل انسانی و منطق زبان و بلاغت، در آینده دور، بتوانند مانند آن‌را بیاورند. چطور کسی می‌تواند از این امر در آینده دور خبر دهد، جز آنکه کمال اطمینان را دارد که هرگز نمی‌توانند بیاورند؟ چه صد سال بعد، چه دویست سال، و چه چهارده قرن بعد که امروز است. از آن هنگام تاکنون، چه کسی آمده و ادعا کرده — از عرب‌های مسیحی، از عرب‌های مادی، ماتریالیست‌ها — که این قرآن کتابی جعلی است و نباید ادعای اعجاز کند؟ چنان‌که نشانه‌هایش را گفتیم، تا حال نتوانسته‌اند. این پیشگویی بسیار مهمی است که قرآن کرده است: **﴿وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾** هیچ‌وقت نخواهید توانست. عرب با آنکه فرزندش را شکنجه نمی‌داد، حاضر می‌شد او را طرد کند (در آغاز بعثت، که مکه کانون شکنجه شده بود و قریش به دست خود اولادش را شکنجه می‌کرد) ولی حاضر نمی‌شد که یک سوره مانند قرآن بیاورد. بعد هم که پیامبر اکرم (ص) هجرت فرمود، تمام جزیره العرب شد کانون جنگ مسلحانه. چقدر اسیر و کشته دادند، آبروها به باد رفت، ولی نتوانستند مثل قرآن سوره‌ای بیاورند. پس، این مسلم است.

۱. «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس — اگر راست می‌گویید — سوره‌ای مانند آن بیاورید».

بقره (۲)، ۲۳.

۲. «پس اگر نکرديد — و هرگز نمی‌توانید کرد — از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند، و برای کافران

آماده شده، بپرهیزید». همان، ۲۴.



## اعجاز قرآن و نظریه «صرفه»

مسأله دیگر این است که قرآن چگونه معجزه‌ای است و چرا معجزه است. این را نه من می‌دانم و نه هیچ‌یک از کسانی که در این باب بحث کرده‌اند. از این جهت، عده‌ای از متکلمان اقرار کرده‌اند که نمی‌دانند سرّ اعجاز قرآن در چیست. بعضی گفته‌اند که سرّ اعجاز قرآن «صرفه»<sup>۱</sup> است. آن‌ها برای این قائل به صرفه شده‌اند که دیده‌اند کلمات قرآنی همان کلمات عربی است لغات همان لغات است، ترکیبات هم همان ترکیبات، ولی البته خوب‌تر و کامل‌تر و فشرده‌تر؛ بنابراین قاعده‌تاً مانند آن آوردن نباید غیر ممکن باشد. اما چرا نمی‌توانند؟ آن‌ها می‌گویند چون خداوند اراده کرده است که دینش پیش رود، هر که بخواهد مانند قرآن بیاورد، خداوند ذهن و فکر او را منصرف و ناتوان می‌کند. یعنی چون خدا قصدکننده را ناتوان کرده، او نتوانسته است مانند قرآن بسازد. این‌ها چون سرّ اعجاز را نفهمیده‌اند - و البته فهمیدنی هم نیست - گفته‌اند که سرّش همان است که خداوند هر کس را که بخواهد اقدام به ترکیب کردن کلمات و آیاتی مانند قرآن کند ناتوان سازد. اگر آن کس شخص بلیغی هم باشد و طبعاً به این کار قادر باشد، خداوند این توانایی را از او می‌گیرد و عاجزش می‌کند.

## انسان، اعجاز قرآن

به نظر من، با اینکه نمی‌توانیم سرّ این حقیقت را بیابیم، در عین حال می‌بینیم که این آیات به نحو عجیبی حیات‌بخش است؛ انسان دارای وجدان پاک، وقتی که به این آیات برمی‌خورد، حیات می‌یابد. همان‌طور که خود قرآن می‌گوید، حیات‌بخش است. این آیات از این جهت اعجاز است. ممکن است کسانی به این نظر ایراد کنند و بگویند که این اعجاز برای همه دنیا است، در حالی که اعجاز کلامی منحصر به عرب است. جواب این است که مسأله اعجاز قرآن منحصر به عرب نیست: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>. برای همه مردم دنیا است. قرآن حیاتی است زنده؛ قوانین است - قوانین انسانی و بشری؛ رهبری است برای همه مردم جهان. پس، درست است که اعجاز آن در «عربیّت» آن است، یعنی اعجاز

۱. درباره نظریه «صرفه» نکذ آیت‌الله العظمی الخوئی، السید ابوالقاسم، البیان، صص ۹۷-۹۸. قول به «صرفه» به سید مرتضی<sup>(ص)</sup> نسبت داده شده است در این‌باره نکذ معرفت، محمد‌هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۴، صص ۶۷-۶۸. ۲. «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». انبیاء (۲۱)، ۱۰۷.



زبانی و بیانی آن، ولی اولاً وقتی که همه سخن‌شناسان عرب خضوع کردند، قهراً دیگران هم تسلیم می‌شوند. قریشیان که روح مخالف و معاند داشتند و بعد از آن‌ها، همه کسانی که مخالف اسلام بودند و ایستادگی می‌کردند—آن‌ها همه عجزشان را اعلام کردند، بنابراین دیگر مردم دنیا هم قهراً تسلیم می‌شوند.

### اعجاز محتوایی قرآن

وانگهی، مسأله هم منحصرأ این نیست که اعجاز از جنبهٔ زبانی است. محتوا خیلی مهم‌تر است. محتوایی بلند و عالی است که در زبان و کلام نمودار شده است. برای این است که می‌بینیم با اینکه قرآن به زبان‌های دیگر ترجمه شده است، ولی هیچ ترجمه‌ای قرآن نیست. مثلاً با اینکه زبان فارسی نزدیک‌ترین زبان به عربی است و با این زبان آمیخته است، قادر نیست ترجمان قرآن شود و گاهی که من آیاتی را می‌خواهم ترجمه کنم می‌بینم عاجزم از اینکه تا حدی یک جمله را، حتی چند کلمه را، ترجمه کنم تا چه رسد به ترجمهٔ قرآن به زبان‌های اروپایی. ولی می‌بینیم که محققان اروپا، مردم آزادهٔ اروپا، متفکران اروپا، در مقابل قرآن سر تعظیم فرود می‌آورند.

این دیگر مربوط به لغت و زبان نیست؛ این مربوط به محتواست. کارلایل<sup>۱</sup> که قرآن را به زبان انگلیسی—که اصلاً قرآن نیست—خوانده، در مقابل عظمت قرآن سر تعظیم فرود می‌آورد. متفکران و نویسندگان بزرگ، مانند تولستوی و روسو و قانون‌گذاران، همه به عظمت قرآن اعتراف کرده‌اند، برای اینکه محتوای قرآن و قوانین قرآن معجزه است.

### اعتراض مغرضانه نسبت به احکام قرآن

متأسفانه هنوز خود مسلمان‌ها به این حقیقت پی نبرده‌اند و می‌بینیم که بعضی از قانوندان‌ها و حقوقدان‌های خودمان هنوز تعالیم عالی اسلام را درک نکرده‌اند. با همهٔ حُسن نیتی که دارند، زمزمه می‌کنند که اسلام مثلاً قانون بُریدن دست دارد؛ قانون حد زدن دارد. و این مسأله را سال‌هاست که غربی‌ها عَلم کرده‌اند. برای اینکه اسلام را بگویند. کجایش را

۱. توماس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۵۱). ادیب بریتانیایی. معتقد بود که کلید نجات مردم از بدبختی‌هایشان در دست مردان بزرگ (قهرمانان) است. این عقیده را در کتاب درباره قهرمانان، قهرمان‌پرستی و نقش قهرمانی در تاریخ بیان کرده است. قسمت «زندگانی محمد» این کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند. وی درعالم ادب قرن خود نفوذی عمیق داشته است. دایرةالمعارف فارسی، ذیل کارلایل، تامس.



بچسبند؟ هدایتش را؟ آیتش را؟ پیشگویی هایش را؟ یا آنچه از نظر عالم و نظام عالم بیان کرده — که الان دارد کشف می شود — این ها را بکوبند؟ نه، فقط آنجا را می چسبند که **«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»**<sup>۱</sup> فریاد بر می دارند که این قانون خشنی است! این زمزمه را گاهی روشنفکران ما هم سر می دهند. از همان اول انقلاب، خبرگزاری ها و مخبران خارجی که آمدند — و مسلماً قصد قربت نداشتند و برای شیطنت هم آمده بودند — سؤال دوم یا سومشان این بود که حالا که شما انقلاب کرده اید، می خواهید دست کسی را ببرید یا نه؟! برای اینکه به گمان خودشان انقلاب را خدشه دار کنند، ولی اشتباه کرده اند. الان هم دارند از همین راه تحریک می کنند که انقلاب ما ارتجاعی است. برای اینکه اسلام چنین قانونی دارد. من به جای خود خواهم گفت که متمدنی ترین قوانین برای جلوگیری از بزهکاری ها، سرقت ها و تجاوزات جنسی همین است که قرآن آورده است. البته در شرایط اجتماعی و اقتصادی اسلام؛ در شرایط قسط و عدل اسلام. آن وقت است که می بینیم بُریدن دست دزد معنایش چیست (والا) اگر بدبختی از روی استیصال و گرسنگی آمد فرش هزارتومانی خانه مرا برداشت و بُرد و فروخت و خرج زن و بچه اش کرد، [به زندان بیندازیمش؟!]<sup>۲</sup>، [دستش را قطع کنیم؟!]<sup>۳</sup> خوب این قانون را برداریم به جایش چه بگذاریم؟ فکرش را کرده اید؟ آن همه خرج زندان و زندانبانان و زندانیان و پلیس و دستگاه قضایی و... این درست است؟ این زندان ها امروز دنیا را عاجز کرده است. این نقزن های ناپخته خودمان هم حرف آن غربی ها را تکرار می کنند. زندان خودش مرکز تعلیم بزهکاری ها و دزدی هاست! دیده ایم که جوانی دزدی کرده و به دو سال زندان محکوم شده بود و بعد در زندان دزد کاملی شد! اگر قبلاً دوره دبستانی دزدی را دیده بود، در زندان مدرک لیسانس آن را می گرفت! انواع دزدی ها را در آنجا یاد می گرفت و همین طور تجاوزات دیگر را. حال جای این چه چیز باید گذاشت؟ آیا باید بزهکار تنبیه بشود یا نشود؟ اگر باید تنبیه شود، به چه صورت و در چه شرایطی؟ این ها همه بسته به نظر مجتهد و مستنبطی است که می تواند «شرایط زمان» را در نظر بگیرد.

آیا این اشکالات به قوانین اسلام غیر از تحریکات عوامل استعمار بر ضد نهضت ماست که نام اسلام را دارد؟ آن ها از همین قرآن می ترسند. سال هاست که ترسیده اند، و بر روی آن انگشت می گذارند. این ها حاضرند که ده ها هزار نفر از عوامل و مزدوران شان را بکشند ولی

۱. «و مرد دزد و زن دزد دستشان را ببرید». مائده (۵)، ۳۸.



نگذارند که این نهضت پیش برود. می‌خواهند این حرکت قرآنی و این موجی را که این‌طور در دنیا صدا کرده نابود کنند. همه خطر و اصل درد اینجاست. این ملتی که به پاخاسته است و در مقابل گلوله سینه سپر می‌کند، برای اصلاح وضع اقتصادش قیام نکرده است. برای ایمان به اسلام و نهضت اسلامی و عدل اسلامی به پا خاسته است. برای عقیده و رهبری قاطع اسلامی است.

### احکام مترقی اسلام، منبع بسیاری از قوانین حقوقی جهان

حال، عده‌ای از آقایان آمده‌اند و مدعی شده‌اند. کسانی که برکنار بوده‌اند - حالا سهمی داشتند یا نداشتند - می‌خواهند همه چیز را به انحصار خود درآورند! عجب از این حقوق‌دان‌هاست! آقای حقوق‌دان! تو که می‌خواهی از مردم دفاع کنی و وکیل و قاضی هستی، می‌خواهی قضاوت کنی، بر مبنای کدام ملاک قضاوت می‌کنی؟ غیر از همین قانون مدنی؟ این قانون مدنی از کجا آمده است؟ آیا این از ریشه‌های فقه اسلامی گرفته نشده؟ جز این است که - دنیا هم قبول دارد - این نظام حقوقی مترقی‌ترین قوانین است؟ غیر از این است که اروپاییان، بعد از انقلاب فرانسه، یک قسمت از قوانین ارث، معاملات، حدود و مسائل دیگر را از همین قانون مدنی اسلام گرفتند؟ نوشته‌اند بعد از فتوحات ناپلئون، یکی از مدارک تدوین قانون مدنی غرب همین «شرایع» محقق حلی<sup>۱</sup> بوده که از ما اخذ کردند و در آن تغییراتی دادند. من وقتی راجع به مسائل ارث، حقوق زن و روابط زناشویی و خانوادگی در حقوق بین‌الملل و حقوق اروپا مطالعه می‌کردم، دیدم تمام رگه‌ها و ریشه‌های قوانین اسلامی در آن است. آیا این انصاف است؟

### معنای استضعاف در قرآن

آن‌ها حتی در لغات قرآن هم اشکال‌تراشی می‌کنند! چرا به مردم می‌گویید مستضعف؟ من عقیده‌ام این است که حتی لغات قرآن هم رساترین لغات است. او خیال می‌کند که «مستضعف» همان ضعیف است. «مستضعفان»، که نص قرآن است، یعنی کسانی که به

۱. جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید الحلّی معروف به محقق حلی (۶۰۲-۶۸۶ ه.ق)؛ از علمای بزرگ شیعه صاحب کتاب شرایع الاحکام در فقه استدلالی که تا به حال شرح‌های بسیاری بر آن نوشته شده چون: مسالک الافهام، مدارک الاحکام، جواهر الکلام، هدایة الانام و مصباح الفقیه و... از دیگر آثار محقق حلی: النافع، مختصر الشرایع، المعبر فی شرح المختصر، نکت النهایه و... سید محسن امین، اعیان الشیعه.



ضعف کشیده شده‌اند، نه آنکه فی‌النفسه ضعیف باشند. همان آقایی که می‌گوید ما مستضعف نیستیم، اگر به خودش نگاه کند، خواهد دید که تا چه اندازه به ضعف کشیده شده است؛ و خواهد دید که اگر زیر فشار نظام طاغوتی نبود، فکر و استعدادش بهتر از این کار می‌کرد. معنای مستضعف این نیست که تنها شکمش سیر نمی‌شود یا مسکن ندارد، بلکه به این معنی هم هست که استعدادهایش را ضعیف و منحرف کرده‌اند. انسان وقتی که چیزی را از دست می‌دهد، برایش ناراحت می‌شود، اگر دزد از شما هزار تومان بزند، مدتی ناراحت هستید؛ ولی طرف دیگر آن را فکر نمی‌کنید که اگر اجتماع سالم و زندگی مرفهی داشتید، آن وقت دارایی‌تان صدها هزار تومان بیشتر از این بود. انسانی که استعدادهایش در نظام طاغوتی کشته شده، نمی‌تواند درک کند که چه چیزی را از دست داده است. اصل مسأله این است که در نظام استضعاف، استعدادها ضعیف و راکد می‌شوند و در جهت خاصی به کار می‌افتند. از روحيات و اخلاقیات گرفته تا زندگی مادی، همه دچار ضعف می‌شود. معنای به استضعاف گرفتن — که قرآن می‌فرماید فرعون قومش را مستضعف کرد<sup>۱</sup> — این است که چنان قدرت را در سیطره خود بگیرد که همه دچار ضعف بشوند. نه اینکه آن‌ها خود به خود ضعیف باشند. و اتفاقاً همین ضعف است که وقتی به منتها درجه خود رسید، تبدیل به انفجار می‌شود. مثل همین انقلاب.

### مفهوم طاغوت در قرآن «بخانه آنلاین» طالقانی و زمانه ما

کلمه «طاغوت» از لغات قرآن است و سال‌ها در کتاب‌ها درباره آن بحث کردیم. چه چیزی می‌توان جای آن گذاشت؟ مستکبر؟ مستبد؟ دیکتاتور؟ هیچ‌کدام از این کلمات معنای «طاغوت» را نمی‌رساند. طاغوت کسی است که از بستر نظام و سنن صحیح عالم، انحراف جسته و همه چیز را منهدم و در برابر همه چیز طغیان کرده است. بنابراین ممکن است کسی مستکبر باشد، ولی طاغی نباشد. مستبد باشد، ولی طاغوت نباشد. طاغوت معنای جامعی دارد، یعنی انسانی که در برابر همه چیز و بر همه شئون طغیان کرده است. آبی که طغیان می‌کند از بستر خود خارج می‌شود، مزارع و باغ‌ها را خراب می‌کند. این را می‌گویند «طغیان». طاغوت هم مبالغه آن است. حال چه لغتی می‌توان به جای آن گذاشت؟ البته این‌ها معنای کلمات قرآن است.

۱. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً». قصص (۲۸)، ۴.



رسیدیم به این مطلب که سرّ اعجاز کلامی قرآن در چیست؟ حالا اگر سئوالی دارید بفرمایید.

### ریشه حوادث داخلی

در این روزها، باز شاهد سر و صداهایی در منطقه خوزستان هستیم. به دنبال حوادث سسندج و گنبد، که خود جنابعالی هم از آن‌ها استحضار دارید، اکنون هم سر و صداهای تازه‌ای به راه انداخته‌اند. اگر ممکن است، نظرتان را در این باره بفرمایید.

در پی همین بحث قرآن و حرکت قرآنی و حساسیت امپریالیسم و دشمن‌های دیگر شرق و غرب نسبت به موجی که قرآن ایجاد خواهد کرد و نسبت به منافع آینده‌شان، جواب شما روشن است. این‌ها منافعشان در ایران و خاورمیانه و به طور کلی در کشورهای اسلامی به خطر افتاده است. بنابراین به هر نقطه‌ضعفی از ما متوسل می‌شوند. این وظیفه ماست که با تلاش فکری در جهت پیشبرد نهضت اصیل اسلامی، به دشمنان خارجی و هواداران داخلی آن‌ها مجال ندهیم. این همان جرثومه فساد است که در سسندج و گنبد و جاهای دیگر آن آشوب‌ها را به پا کرده است و بعد که دید نتیجه نگرفت، در خوزستان فعال شده است.

من هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم که مسأله‌ای نیست که باعث این درگیری‌ها شده باشد. نماینده گروه‌های مختلف، برادران خوزستانی، پیش من آمدند و با آن‌ها مدتی به بحث نشستیم. تقاضایشان را و ظلم‌هایی که به آن‌ها شده همه را گفتند. من مسائل انقلاب اسلامی را برای آن‌ها تشریح کردم و گفتم که در نظام اسلام اصیل، هیچ گروه یا فردی و هیچ صاحب زبانی از حقوق حق خود محروم نخواهد ماند. این را نه تنها من بارها به برادران و فرزندان کرد، عرب، ترک و ترکمن و بلوچ‌مان گفتم، بلکه تمام رهبران انقلاب اسلامی، به خصوص حضرت آیت‌الله خمینی، بارها بر این مطلب تأکید کرده‌اند. در وضع فعلی، آیا خوزستانی‌ها چیزی از مردم مثلاً مشهد، کاشان، و یزد، کمتر دارند؟ اگر دارند، خوب بیان کنند.

### نظام اصیل اسلامی و مبانی وحدت مسلمانان

درباره آینده هم که ما بارها گفته‌ایم که نظام اسلامی، نه به تبعیت از نظام دموکراسی دروغ غربی، بلکه بر اساس نظام اصیل اسلامی، حقوق هر فرد و گروهی را تأمین خواهد



کرد. در نظام اصیل اسلامی هیچ کس حقش نادیده گرفته نخواهد شد اکنون هم همه در تلاشیم که در مرحله بعد از سرنگونی رژیم سابق، بتوانیم کشور را به مراحل بالاتر و بالاتر پیش ببریم. هنوز مراحل مشکلی در پیش رو داریم. دسیسه‌ها در پیش است. من تعجب می‌کنم! برادران خوزستانی ما چه درخواستی دارند؟ در این چند روز تلفن‌هایی شد و مطالبی در روزنامه‌ها خواندم و چیزی که اساسی باشد ندیده‌ام؛ جز اینکه باید بگویم توطئه است. توطئه در منطقه نفت‌خیز خوزستان که منطقه‌ای سوق‌الجیشی برای ماست. منطقه‌ای که برای پیروزی انقلاب بیشتر از همه خدمت کرده است.

### قرآن عامل وحدت مسلمانان

پیام من به برادران و خواهران فارس و عرب خوزستان این است که خودشان این توطئه‌ها را خنثی کنند. به هر حال، الان مسأله مهمی در بین ما نیست. همان‌طور که در بحث خود گفتم: قرآن، عرب، عجم، گُرد و تمام مسلمین را می‌تواند زیر پرچم واحد جمع کند. قرآن است که زبان عرب را زنده نگه داشته است، و گرنه این زبان مدت‌ها پیش تبدیل به زبان باستانی می‌شد. کدام زبان در جهان است که پانصد سال قبلش با امروز آن یک زبان باشد؟ اکثر زبان‌ها، بلکه همه زبان‌های قدیم جهان، امروز مفهوم نیست؛ ولی قرآن همه زبان‌های مردم عرب و عرب‌زبانان را به یک زبان و به لهجه قریش درآورد و همه مسلمان‌ها را در دنیا جمع خواهد کرد. همین است که باعث نگرانی دزدها و غارتگرها و دسیسه‌بازی‌های شرق و غرب شده است. همه قدرت‌های استکباری از انقلاب ما نگرانند که مبدا این قرآن پیش بیفتد. بنابراین، برادران عرب و خوزستانی ما به این نهضت اسلامی باید بیشتر افتخار کنند. زبان قرآن زبان همه ملت‌های عرب و مایه اتحاد همه مسلمانان جهان است و ان شاء الله قرآن همه ملل اسلامی را، به همت مسلمانان انقلابی، ارتقا خواهد داد.

بنابراین، باز من تکرار می‌کنم و به برادران و خواهران خوزستانی می‌گویم که درخواست‌های حق خود را به دولت، رهبری و به ما اطلاع دهند. اگر با توجه به شرایط و اوضاع فعلی، در حقشان کوتاهی کردیم، آنوقت شروع کنند به مخالفت. چه کوتاهی درباره آن‌ها شده که دیگران بر آنان مزیت پیدا کرده‌اند؟ ما امیدواریم، با تشکیل شوراهای محلی و ارائه قانون اساسی و اجرای آن، راه‌های نفوذ بیگانه‌ها، دسیسه‌کارها و شیطان‌هایی



که امروز از انقلاب ما فریادشان بلند شده است بسته شود. روز فتح مکه پیامبر فرمود: ناله شیطان بلند شد، چون مرکز بت‌ها در هم کوبیده شده بود.

امروز هم که مرکز بت و بت‌تراشی با قرآن در هم شکسته شده و می‌شود، ناله شیطان‌های دنیا بلند است. نمی‌خواستند این روز را برای عالم اسلام ببینند. مسائل دیگر برایشان فرعی است؛ شعارهای دیگر برایشان زیاد مهم نیست — شعارهای چپ و راست. آنچه برای آن‌ها مهم است همین است؛ همین انقلابی که مردم اصیل و متعهد و مسلمان ایران به پا کردند. من نمی‌گویم دیگران حقی نداشتند. در مقدمات این انقلاب و در روشن کردن مردم، همه حق داشتند؛ ولی ندای انقلاب از مسلمان‌ها و به انگیزه قرآن برخاسته است. نفوذ قرآن در افکار جوانان ماست که این توفان را به پا کرد. و همین منشأ نگرانی دشمنان است. ما امیدواریم که انقلاب اسلامی را ادامه دهیم و مسلمان‌های متعهد انقلابی و مرفقی ما مأیوس و ناامید نشوند. همان‌طور که تا به حال تمام کلیدهای شیطانی را با حرکت انقلابی در هم شکستیم، این کلیدهای جزئی را هم، به یاری خدا و همبستگی با یکدیگر و پرهیز از افراط و تفریط به چپ یا راست، نابود کنیم و انقلاب را ادامه بدهیم. امیدواریم این آتشی که در بعضی از قسمت‌های خوزستان به پا کرده‌اند هر چه زودتر خاموش شود. برادران و خواهران ما با هم متحد باشند و برای پیشبرد انقلاب و آبادی و آزادی ایران عزیز و همبستگی با سایر کشورهای اسلامی و بر ضد استعمار و صهیونیسم همه با هم متحد باشیم و ان شاء الله حرکتی در راه خداپرستی و خدمت به بندگان خدا، در خاور میانه، همگام با دنیای علم و معرفت، و با بهره‌گیری از سرمایه‌های مادی و معنوی خودمان صورت بگیرد.

### مسئولیت روحانیت

با اینکه می‌دانم خسته شده‌اید، اجازه می‌خواهم یک سؤال دیگر هم بپرسم و آن اینکه در این روزها، در تجمعات و مطبوعات، شعارها و درخواست‌هایی مبنی بر کاندیدا شدن جنابعالی برای پُست ریاست جمهوری داده می‌شود. نظرتان در این باره چیست؟

### رسالت علما در مساجد

از روزی که این سر و صداها بلند شده من واقعاً شب و روز خواب ندارم که کی



می شود بنده بر کرسی ریاست جمهوری بنشینم!! از اول این انقلاب، همه مراجع دینی، حضرت آیت الله خمینی و بنده حقیر گفته ایم که روحانیت اصیل قصد اشغال پُست ها را ندارد. و به نظر من صلاح هم نیست که داشته باشد. روحانیت اصیل اسلام، که در مکتب قرآن تربیت شده و به آیات وحی آشنا است، فوق پُست و مقام است. او باید ناظر جریان ها باشد و هدایت کننده باشد. اگر احیاناً پُست های مهمی اشغال کند، من این را مسأله مشکلی می بینم؛ چون اگر که دچار مسئولیت های روزمره و گذرا بشود، ممکن است از اصل رسالتی که روحانیت مرقی ما دارد باز بماند. من امیدوارم همین رفقا و دوستان ما هم که در رأس کمیته ها هستند و در این مرحله مسئولیتی دارند - که به حق هم در شرایط کنونی و با این همه دسیسه ها مسئولیتشان را خوب انجام داده اند - همین ها را هم، در وقتی که ان شاء الله اوضاع و شرایط آرام و مناسب شد و پلیس، ارتش و پاسدارها طوری منظم شدند که تحت یک رهبری و فرماندهی واحد قرار گیرند، تحویل دهند. امیدوارم این علما بروند در مساجد کار کنند و بینش بدهند. سنگر مسجد مهم ترین سنگر است. اگر این سنگر را رها کنند و به تصدی پُست های موقت بخواهند ادامه بدهند، ممکن است که اصل نهضت لطمه بخورد. آن ها از مسجدهاست که می توانند صدای قرآن و ندای اسلام در دهند و هدایت مردم را به دست گیرند. مُخلص هم، نه این کار را صلاح خود می دانم و نه خود را کاندید آن می کنم. خوب، البته یک عده ابراز علاقه می کنند. ما هم نمی خواهیم این ها افسرده و ناراحت بشوند؛ اما توجه کنند که روحانیت هنوز پُستی اشغال نکرده می گویند «آخوندیسم» شده و آخوندها می خواهند همه پُست ها را بگیرند! هنوز کاری نشده و فقط سرپرستی چند کمیته را چند پاسدار به عهده دارند، این سر و صداها را به پا کرده اند! حال ببینید وقتی که نخست وزیر و... بشوند چه خواهد شد! من هیچ به صلاح روحانیت نمی بینم؛ مگر در موارد استثنایی. در جایی که غیر روحانیون نمی توانند آن پُست را اشغال کنند، اشکالی ندارد که روحانیون تصدی کنند؛ ولی آن پُست که اصیل است سنگر مسجد و تربیت در مسجد است.

من امیدوارم که ان شاء الله این جماعت ها و نماز جمعه های ما به طور کامل اقامه شود و علمای باتقوای ما بتوانند بیشتر مردم را هدایت کنند. ما می بینیم که درباره این پاسدارها و کمیته ها، که گاهی در کارشان اشتباهی پیش می آید، چگونه شایعه سازی می کنند که کمیته ها چنین و چنان می کنند! پاسدارها مردم را می چاپند! بعد که تحقیق می کنیم، می بینیم یک



مسأله جزئی بوده است و قصد شایعه‌سازی و ایجاد جنگ روانی در بین مردم است. امیدواریم این جنگ‌های روانی خاتمه پیدا کند و به ضرر آن‌هایی که آن‌را ایجاد می‌کنند تمام بشود. علمای عربی‌دان ما و آشنا به اصطلاحات قرآن بیشتر به آموزش مردم بپردازند. به خصوص حالا که محیط باز شده است، مسائلی را که در نظام طاغوت نمی‌ترانستند بیان کنند، اکنون بگویند و بکوشند تا مسیر این انقلاب منحرف نشود و مردم، به خصوص جوانان ما، راه افراط و تفریط در پیش نگیرند.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»